

آخرین ظهور عیسی به شاگردان

¹ بعد از آن عیسی باز خود را در کنار هدرای طبریّه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت: ² شمعون پطرس و توما، معروف به توأم، و تئائیل، که از قانای جلیل، بود و دو پسر زیدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند. ³ شمعون پطرس به ایشان گفت: می‌روم تا صید ماهی کنم. به او گفتند: مانیز با تو می‌آیم. پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند. ⁴ و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است. ⁵ عیسی بدیشان گفت: ای بچه‌ها، نزد شما خوراکی هست؟ به او جواب دادند که: ⁶ بدیشان گفت: دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت. پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند. ⁷ پس آن شاگردی، که عیسی او را محبت، می‌نمود به پطرس گفت: خداوند است. چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خوبستن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت. ⁸ اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر فریب به دوست ذراع و دام ماهی را می‌کشیدند. ⁹ پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند. ¹⁰ عیسی بدیشان گفت: از ماهیای که الآن گرفته‌اید، بیاورید. ¹¹ پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پُر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد. ¹² عیسی بدیشان گفت: بیاید بخورید! ولی احدی از شاگردان جرأت نکرد که از او بپرسد تو کیستی، زیرا می‌دانستند که خداوند است. ¹³ آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را. ¹⁴ و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

عیسی را پیروی کنید

¹⁵ و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟ بدو گفت: بلی خداوندا، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. بدو گفت: بره‌های مرا خوراک بده! ¹⁶ باز در ثانی به او گفت: ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت می‌نمایی؟ به او گفت: بلی

اللقاء الأخير مع يسوع

¹ بَعْدَ هَذَا أَظْهَرَ أَيْضًا يَسُوعُ نَفْسَهُ لِلتَّلَامِيذِ عَلَى طَبْرِيَّةَ. طَهَرَ هَكَذَا: ² كَانَ سِمْعَانَ بُطْرُسَ وَتُومَا، الَّذِي يُقَالُ لَهُ التَّوَأْمُ، وَتَنَّايلَ، الَّذِي مِنْ قَانَا الْجَلِيلِ، وَابْنَا رَيْدِي وَابْنَانِ آخَرَانِ مِنَ تَلَامِيذِهِ مَعَ بَعْضِهِمْ. ³ قَالَ لَهُمْ سِمْعَانَ بُطْرُسَ: أَنَا أَذْهَبُ لِأَتَصَيِّدَ. قَالُوا لَهُ: تَذْهَبُ تَجْرُ أَيْضًا مَعَكَ. فَخَرَجُوا وَدَخَلُوا السَّفِينَةَ لِلْوَقْتِ وَفِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَمْ يُمَسِكُوا شَيْئًا. وَلَمَّا كَانَ الصُّبْحُ وَقَفَ يَسُوعُ عَلَى السَّاطِئِ، وَلَكِنَّ التَّلَامِيذَ لَمْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ يَسُوعُ. ⁵ فَقَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: يَا غُلَمَانِ، أَلَعَلَّ عِنْدَكُمْ إِدَامَا؟ أَجَابُوهُ: لَا. ⁶ فَقَالَ لَهُمْ: أَلْقُوا الشَّبَكَةَ إِلَى جَانِبِ السَّفِينَةِ الْيَمْنِ فَتَجِدُوا. قَالُوا، وَلَمْ يَعُودُوا يَقْدِرُونَ أَنْ يَجِدُوهَا مِنْ كَثَرَةِ السَّمَكِ. ⁷ فَقَالَ ذَلِكَ التَّلَامِيذُ، الَّذِي كَانَ يَسُوعُ يُحِبُّهُ، لِبُطْرُسَ: هُوَ الرَّبُّ. فَلَمَّا سَمِعَ سِمْعَانَ بُطْرُسَ أَنَّهُ الرَّبُّ انْتَرَزَ بِتَوْبِهِ لِأَنَّهُ كَانَ غُرْبَانًا وَالْقَى نَفْسَهُ فِي الْبَحْرِ. ⁸ وَأَمَّا التَّلَامِيذُ الْآخَرُونَ فَجَاءُوا بِالسَّفِينَةِ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا يَعِيدِينَ عَنِ الْأَرْضِ إِلَّا تَحَوَّ مَتْنِي ذِرَاعَ وَهُمْ يَجْرُونَ شَبَكَةَ السَّمَكِ. ⁹ فَلَمَّا خَرَجُوا إِلَى الْأَرْضِ تَطَرَوْا جَمْرًا مَوْضُوعًا وَسَمَكًا مَوْضُوعًا عَلَيْهِ وَخُبْرًا. ¹⁰ قَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: قَدْ مَوَا مِنَ السَّمَكِ الَّذِي أَمْسَكْتُمْ الْآنَ. ¹¹ فَصَعَدَ سِمْعَانَ بُطْرُسَ وَجَذَبَ الشَّبَكَةَ إِلَى الْأَرْضِ مُمْلَأَةً سَمَكًا كَبِيرًا، مِئَةً وَتَلَاثًا وَخَمْسِينَ، وَمَعَ هَذِهِ الْكَثْرَةِ لَمْ تَنَحَرِقِ الشَّبَكَةُ. ¹² قَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: هَلُمُّوا، تَعَدُّوا. وَلَمْ يَحْسُرْ أَحَدٌ مِنَ التَّلَامِيذِ أَنْ يَسْأَلَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ إِذْ كَانُوا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ الرَّبُّ. ¹³ ثُمَّ جَاءَ يَسُوعُ وَأَخَذَ الْخُبْرَ وَأَعْطَاهُمْ وَكَذَلِكَ السَّمَكُ. ¹⁴ هَذِهِ مَرَّةً ثَالِثَةً طَهَرَ يَسُوعُ لِتَلَامِيذِهِ بَعْدَمَا قَامَ مِنَ الْأَمْوَاتِ.

رسالة الإنبايع

¹⁵ قَبَعْدَ مَا تَعَدَّدُوا قَالَ يَسُوعُ لِسِمْعَانَ بُطْرُسَ: يَا سِمْعَانُ بَنَ يُونَا، أَتُحِبُّنِي أَكْثَرَ مِنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ لَهُ: نَعَمْ، يَا رَبُّ، أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أَحِبُّكَ. قَالَ لَهُ: ارْغِ خِرَافِي. ¹⁶ قَالَ لَهُ أَيْضًا ثَانِيَةً: يَا سِمْعَانُ بَنَ يُونَا، أَتُحِبُّنِي؟ قَالَ لَهُ: نَعَمْ، يَا رَبُّ، أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أَحِبُّكَ. قَالَ لَهُ: ارْغِ عَنَمِي. ¹⁷ قَالَ لَهُ ثَالِثَةً: يَا سِمْعَانُ بَنَ يُونَا، أَتُحِبُّنِي؟ فَخَرَزَ بُطْرُسَ لِأَنَّهُ قَالَ لَهُ ثَالِثَةً: أَتُحِبُّنِي؟ فَقَالَ لَهُ: يَا رَبُّ، أَنْتَ تَعْلَمُ كُلَّ شَيْءٍ. أَنْتَ تَعْرِفُ أَنِّي أَحِبُّكَ. قَالَ لَهُ يَسُوعُ: ارْغِ عَنَمِي. الْخَقَّ، الْخَقَّ، أَقُولُ لَكَ: لَمَّا كُنْتَ أَكْثَرَ خَدَاثَةً كُنْتَ تُمْتَطِقُ ذَاتَكَ وَتَمْشِي حَيْثُ تَشَاءُ، وَلَكِنْ مَتَى

شِخْتُ فَإِنَّكَ تَمُدُّ يَدَيْكَ وَآخِرُ يُنْطَلِقُكَ وَيَحْمِلُكَ حَيْثُ لَا تَشَاءُ.¹⁹ قَالَ هَذَا مُشِيرًا إِلَى آيَةِ مِينَةٍ كَانَ مُزْمِعًا أَنْ يُمَجِّدَ اللَّهَ بِهَا. وَلَمَّا قَالَ هَذَا قَالَ لَهُ: ائْبُغْنِي.²⁰ قَالَتَتْ بُطْرُسُ وَطَطَرُ التِّلْمِيزُ الَّذِي كَانَ يَسُوعُ يُحِبُّهُ، يَتَّبِعُهُ، وَهُوَ أَيْضًا الَّذِي انْكَأَ عَلَى صَدْرِهِ وَقَتَ الْعِشَاءِ وَقَالَ: يَا سَيِّدُ، مَنْ هُوَ الَّذِي يُسَلِّمُكَ؟²¹ فَلَمَّا رَأَى بُطْرُسُ هَذَا، قَالَ لِيَسُوعَ: يَا رَبُّ، وَهَذَا مَا لَهُ؟²² قَالَ لَهُ يَسُوعُ: إِنْ كُنْتُ أَسْأَلُ أَنَّهُ يَبْقَى حَتَّى أَجِيءَ فَمَاذَا لَكَ؟ ائْبُغْنِي أَنْتَ.²³ فَذَاعَ هَذَا الْقَوْلُ بَيْنَ الْإِخْوَةِ: إِنْ ذَلِكَ التِّلْمِيزُ لَا يَمُوتُ، وَلَكِنْ لَمْ يَقُلْ لَهُ يَسُوعُ: إِنَّهُ لَا يَمُوتُ، بَلْ: إِنْ كُنْتُ أَسْأَلُ أَنَّهُ يَبْقَى حَتَّى أَجِيءَ، فَمَاذَا لَكَ؟

التقرير الأخير

²⁴ هَذَا هُوَ التِّلْمِيزُ الَّذِي يَشْهَدُ بِهِذَا وَكَتَبَ هَذَا، وَتَعْلَمُ أَنَّ شَهَادَتَهُ حَقٌّ.²⁵ وَأَشْيَاءُ آخَرُ كَثِيرَةٌ صَنَعَهَا يَسُوعُ إِنْ كُنَّيْتُ وَاحِدَةً وَاحِدَةً فَلَسْتُ أَطُنُّ أَنَّ الْعَالَمَ تَفْسُهُ يَسْغُ الْكُتُبَ الْمَكْتُوبَةَ. آمِينَ.

خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. بدو گفت: گوسفندان مرا شبانی کن!¹⁷ مرتبه سوم بدو گفت: ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟ پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت: مرا دوست می‌داری؟ پس به او گفت: خداوند، تو بر همه چیز واقف هستی. تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. عیسی بدو گفت: گوسفندان مرا خوراک ده! آمین، آمین، به تو می‌گویم: وقتی که جوان بودی، کمر خود را می‌بستی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی و لکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی‌خواهیتو را خواهند برد.¹⁹ و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: از عقب من بیا!²⁰ پطرس ملتفت شده، آن شاگردی را که عیسی او را محبت می‌نمود دید که از عقب می‌آید؛ و همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه میزد و گفت: خداوند، کیست آن که تو را تسلیم می‌کند؟²¹ پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: ای خداوند و او چه شود؟²² عیسی بدو گفت: اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.²³ پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که، نمی‌میرد، بلکه اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟

²⁴ و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می‌دانیم که شهادت او راست است.²⁵ و دیگر کارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر فرداً فرداً نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد.